

## کشف ساختارهای ژرف در علوم انسانی

علوم انسانی در موقعیت حاضر با نامالییات و چالش‌های فراوانی روبه‌رو شده است.



علوم انسانی در موقعیت حاضر با نامالییات و چالش‌های فراوانی روبه‌رو شده است.

یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها آن است که از روش‌شناسی هر رویکردی که پژوهش در حوزه علوم انسانی به انجام رسد، دانشی به دست خواهد آمد که ممکن است با دانش حاصل از روش‌شناسی رویکردی دیگر متناسب نباشد. باور رایج این است که تاکنون رویکرد یا پارادایم اثباتی، تفسیری و انتقادی عرضه شده است که هر یک دارای شیوه‌هایی مدون برای ورود به واقعیت‌های موجود در علوم انسانی و کسب دانش در این زمینه هستند. در این جستار در نظر است رویکرد اثباتی، تفسیری و انتقادی و نسبت آن با علوم انسانی به سنجش آید. قابل ذکر است که دیدگاه‌هایی که مطرح می‌شود، علاوه بر ایجاد ساختار ذهنی در قلمرو علوم انسانی، به این پرسش پاسخ خواهد داد که پیش‌فرض‌ها و نظریه‌های انتزاعی چگونه به روش‌های پژوهشی علوم انسانی پیوند زده می‌شوند. نویسنده در پایان مقاله پس از تشریح پارادایم اساسی در علوم انسانی، با طرح این پرسش که علوم انسانی اسلامی باید از کدام پارادایم گفته شده در علوم انسانی پیروی کند و آیا باید پارادایم و رویکرد دیگری در این حوزه ابداع کند؟ بحث خود را به انجام می‌رساند.

### رویکرد اثباتی

در میان رویکردهای موجود، اثبات‌گرایی رایج‌ترین دیدگاه در قلمرو علوم انسانی است. تسلط این دیدگاه در حوزه‌های علوم مختلف به گونه‌ای است که بسیاری از اندیشمندان تنها دیدگاه اثباتی را به‌عنوان علم قبول دارند. بدین جهت است که افراد از وجود دیدگاه‌های دیگر آگاهی ندارند. اثبات‌گرایی بر اساس فلسفه و نگرش حاکم بر اوایل قرن نوزدهم و نظریات افرادی مانند آگوست کنت (1857-1798) متقن شد. دیدگاه اثبات‌گرایی معتقد است که تنها یک منطق علمی وجود دارد، لذا هم علوم طبیعی و هم علوم انسانی باید از این منطق علمی پیروی کنند. اثبات‌گرایی بر این عقیده است که علوم انسانی نیز باید دارای روشی نظام‌مند برای ترکیب منطق قیاس با مشاهدات دقیق از رفتار انسان باشد، بدین منظور که مجموعه‌ای از قوانین علی احتمالی برای پیش‌بینی الگوهای کلی فعالیت انسان کشف شود.

در رویکرد اثباتی هدف از پژوهش، یادگیری بیشتر در مورد چگونگی کارکرد جهان به گونه‌ای است که انسان بتواند وقایع را پیش‌بینی، کنترل و تبیین کند. در این رویکرد، از دانش به منظور تعبیر روابط انسانی و کشف راه‌های تازه و پیش‌بینی این موضوع که چه چیزی به وقوع خواهد پیوست، استفاده می‌شود. در این دیدگاه واقعیت فیزیکی و انسانی مشابه یکدیگر هستند و در برگیرنده نظم از پیش تعیین شده‌ای است که می‌تواند کشف شود. پس از نظر این رویکرد واقعیت انسانی نیز دارای نظم است، اگر این پیش‌فرض وجود نداشته باشد، پیش‌بینی در مسائل انسانی غیرممکن خواهد بود و تبیین و کنترل وقایع هم معنی نخواهد داشت. از نگاه اثبات‌گرایانه، علمی خوب است که از طریق تجربی به دست آید؛ تجربیاتی که به کمک ابزارهای دقیق و به دور از دخالت اندیشه‌های شخصی حاصل شده است. اگر افراد در مورد چیستی حقایق اتفاق نظر ندارند، این موضوع ناشی از استفاده نامناسب از ابزارها یا مشاهده‌های ناکافی و ناقص است. اثبات‌گرایی بر آن است که دانش حاصل از حواس در مورد واقعیت‌های قابل مشاهده، مهم‌تر از سایر دانش‌هایی مانند شهود و احساس است و این موضوع بین‌اندیشه درست و نادرست مرز جداکننده‌ای ترسیم می‌کند.

### رویکرد تفسیری

اگرچه بسیاری از محققان در مورد رویکرد تفسیری دیدگاه‌هایی مطرح کرده‌اند اما علوم انسانی و اجتماعی تفسیری را می‌توان به ماکس وبر (1864-1920) ربط داد. او به‌عنوان یک جامعه‌شناس اعتقاد داشت که برای مطالعه انسان باید عمل یا کنش اجتماعی او را بررسی کرد و بر کنش اجتماعی معنی‌دار و هدف‌دار وی تأکید داشت. اندیشه او مبتنی بر درک و فهم همدلانه بود و به این موضوع توجه داشت که انسان‌ها چه احساس درونی دارند و چگونه معنا را خلق می‌کنند و چگونه دلایل یا انگیزه‌های شخصی خویش را برای درک و فهم یکدیگر به کار می‌برند. به‌طور کلی رویکرد تفسیری عبارت است از تحلیل کنش معنی‌دار انسان با انسان‌های دیگر از طریق مشاهده جزء به جزء و مستقیم انسان‌ها در موقعیت طبیعی آنها؛ منظور از این بیان آن بوده که گفته شود، مردم، دنیای اجتماعی خود را چگونه خلق کرده و چگونه آن را ابقا می‌کنند.

از نظر این رویکرد، انسان‌ها از طریق تعامل اجتماعی نظام‌های انعطاف‌پذیری از معانی به وجود می‌آورند و از این طریق دنیای اجتماعی خویش را تفسیر می‌کنند و تجربه‌های زندگی خود را می‌فهمند. هدف از پژوهش در علوم انسانی فهم نظام‌های معانی مورد

استفاده به دست انسان‌های دیگر در فعالیت‌های روزانه است. در این رویکرد رفتار انسان الگودار و منظم است، اما این نظم ناشی از قوانین از قبل تعیین شده-آنچنان که اثبات‌گرایان می‌گویند — نیست. این الگوها از طریق نظام‌های معنایی و تعهدات اجتماعی که مردم ایجاد می‌کنند و از طریق تعاملات اجتماعی به وجود می‌آید. انسان‌ها معمولاً برای کنش‌های خویش دلایلی دارند و پژوهشگران نیاز دارند که این دلایل را دریابند. در این رویکرد انگیزه‌های فردی بسیار مهم و اساسی هستند، حتی اگر غیرمنطقی، احساسی و در برگیرنده اطلاعات نادرست و تعصبات باشند.

### رویکرد انتقادی

این علم ترکیبی از رویکردهای طبیعی و انتزاعی است. رویکرد انتقادی موافق با برخی انتقاداتی است که رویکرد تفسیری از اثبات‌گرایی به عمل می‌آورد اما انتقادات دیگری نیز به آن می‌افزاید. علاوه بر این، توافق‌هایی نیز با رویکرد تفسیری دارد. این رویکرد به کارل مارکس (1818-1883) و زیگموند فروید (1856-1930) و برخی اندیشمندان دیگر باز می‌گردد. در رویکرد انتقادی هدف از پژوهش اصولاً نمایاندن ساز و کارهای پایه‌ای است که روابط اجتماعی بین انسان‌ها را آشکار می‌سازد تا بدین وسیله انسان‌ها به خصوص اقشار ضعیف توانمند شوند و در دنیا تغییر ایجاد کنند.

این نوع پژوهش پرده از روی عقاید غیرعلمی برمی‌دارد و به انسان کمک می‌کند تا دنیای خویش را تغییر دهد. پژوهشگر انتقادی عمل‌گراست و اغلب از وضع موجود ناراضی است و سعی در اصلاح امور دارد. محققان انتقادی به مطالعه گذشته یا جوامع متفاوت می‌پردازند تا تغییرات را مشاهده کنند و روش‌هایی را کشف کنند که به وسیله آن روش‌ها رشد روابط انسانی‌تر را پیش برده و تکامل ساختارها و جوامع اجتماعی را موجب شوند. رویکرد انتقادی به این موضوع اشاره دارد که تغییرات اجتماعی و تضادها همیشه آشکار و قابل مشاهده نیستند، زیرا دنیای انسانی پر از خطاهای فکری، عقاید غیرعلمی و موضوعات تحریف شده است. رویکرد انتقادی استدلال می‌کند که واقعیت‌های انسانی و اجتماعی سطوح چندگانه‌ای دارند. به عبارت دیگر در پی واقعیت‌های سطحی قابل مشاهده، ساختارهای عمیق و سازوکارهای غیر قابل مشاهده قرار دارد. وقایع و روابط ظاهری بر پایه ساختارهای عمیق شکل می‌گیرند و تنها با تلاش می‌توان چنین ساختارهایی را آشکار کرد. بنابراین، پرسش‌های عمیق و یک نظریه خوب با جهت‌گیری تاریخی در قلمرو علوم انسانی برای بررسی واقعیت‌ها و کشف ساختارهای ژرف مورد نیاز است.

### حاصل سخن

هریک از رویکردهای سه‌گانه ریشه در باورهای فلسفی دارند که ممکن است سنخیت کمتری با باورهای اعتقادی اسلامی داشته باشند. پس این پرسش همچنان باقی خواهد بود که آیا می‌توان رویکرد یا پارادایم چهارمی فرض کرد که تناسب بیشتری با باورهای اسلامی داشته باشد؟ بدیهی است اجتماع اندیشمندان اسلامی باید سعی خویش را در ایجاد رویکردی دیگر مبتنی بر فلسفه ژرف اسلامی به کار بندند. نبود این رویکرد در قلمرو پژوهش‌های علوم انسانی به خوبی احساس می‌شود. باید در نظر داشت که پارادایم‌ها یا به عبارت دیگر رویکردها به هیچ‌وجه قابل ابطال نیستند اما نظریه‌های علمی که بر اساس این پارادایم‌ها استنتاج می‌شوند باید قابلیت ابطال‌پذیری را داشته باشند.

همشهری آنلاین - منوچهر دین‌پرست